

## بازتاب های ادبی آیین بودا در ایران اسلامی\*

پیگیری تأثیر آیین بودا در ادبیات ایران اسلامی، در نگاه نخست، ممکن است به نظر محال بنماید، بویژه که آخرین پژوهش های منتشر شده در این زمینه (از جمله نوشته های دانیل ژیماره D. Jimaret در مجله آسیایی، سال های ۱۹۶۹-۱۹۷۰) ثابت می کنند که در نخستین قرن های گسترش اسلام در ایران، مسلمانان تصور روشنی از فلسفه و مابعدالطبیعه بودایی نداشته اند. اما، ناممکن بودن تأثیر آیین بودا در ادبیات فارسی را تنها در صورتی ممکن است بپذیریم که این تأثیر را جریانی بیرونی بدانیم که از خارج به درون جامعه اسلامی و از آن طریق به ادبیات فارسی راه یافته است. در حالی که چنین نیست. تأثیر آیین بودا در ادبیات فارسی دنباله و بازمانده جریان فرهنگی پرسابقه ای است که قرن ها در سرزمین ایران ریشه دار بوده است. مناطقی چون مرو، بلخ، قوندون، در خراسان، یا سمنگان (هییک) و بامیان در پیرامون همین ایالت، مراکز استقرار «ستوپه» ها (stūpa) و «وهاره» (vihāra) های بودایی بوده اند. همچنین غزنه، در جنوب شرقی ایران، و قندهار یا بسیاری از شهرهای کابلستان. در این مناطق و مراکز مهمی چون ترمذ در ماوراء النهر، معابد مهم بودایی بر پا بوده است. کاوش های باستان شناسی در نقاطی چون دالورزین (Dalvarzin) در ازبکستان، یا اجنه تپه در تاجیکستان، به کشف مجسمه ها و نقاشی های دیواری بودایی انجامیده است. اینها همه نشان می دهد که سرزمینی که زادگاه نخستین شکل ادبیات فارسی در ایران اسلامی بوده بدرستی همان خطه ای است که روزگاری پهنه گسترش آیین بودا در جهان ایرانی بشمار می رفته است. پس، شگفت نخواهد بود اگر مدعی شویم ادبیاتی که در این خطه شکل گرفته است، بسان دیگر فرآورده های ذهنی و فرهنگی ایرانیان، مانند نقاشی و

هنرهای شکل آفرین (پلاستیک)، از نشانه‌ها، تصاویر و استعاره‌های بودایی برخوردار است.

پژوهش‌های باستان‌شناسی کسانی چون ستاویسکی (Stavisky)، فوشر (Foucher)، و هاکین (Hackin) رد آثار و پرستشگاه‌های بودایی را در مناطقی چون قره‌تپه در ترمذ، بلخ، و نواحی مجاور سیاهگرد نشان می‌دهد. دو تندیس گول پیکر بودا کمابیش دست نخورده هنوز هم در درهٔ بامیان برجاست. ژ. بارتو (J. Barthoux) در ۱۹۳۳ در باب کاوش‌های باستان‌شناسی در حدّا (Hadda) نوشته است: «به یقین می‌توان گفت تأسیسات و بنیادهای بودایی این منطقه به دست انسان و یران نشده‌اند بلکه به علت نبودن مراقبت و نگهداری از آنها متروک گردیده و به تدریج خود به خود فرو ریخته‌اند.» باستان‌شناسان ایتالیایی در باب آثار بودایی در تپه سردار غزنه نیز همین نظر را دارند. در مورد اجنه تپه در تاجیکستان نیز همچنین. پس، به آسانی می‌توان دریافت که ایرانیان مسلمانان قرن‌ها آثار بودایی را به چشم می‌دیدند و ویرانی این بناها بر اثر باد و باران و آفتاب به مرور زمان روی داده است.

شاعران و نویسندگان نیز به آثار بودایی اشارات فراوان دارند. فخرالدین گراگانی در

ویس و رامین می‌گوید:

نخستین روز بنشست آن پری روی  
پراز ناز و پراز رنگ و پراز بوی  
میان گنبد سربرد و پیکر  
نگاریده به زرین - نقش بتگر

دنبالۀ اشعار وی نشان می‌دهد که سخن بر سر کاخی است با تالار چهار گوش و دارای سقف گنبدی که چه بسا همانند «وهاره» های شرق ایران بوده، با ایوانی که می‌تواند شبیه به ایوان دوآب باشد. اشارهٔ شاعر به «زرین - نقش بتگر» را می‌توان بازتابی از مجسمه‌های زرین بودا دانست. این فرضیات از آنرو با اهمیت به نظر می‌رسند که اصل داستان ویس و رامین از پهلوی گرفته شده است و بعید می‌نماید در صحنه‌های اصلی داستان در پهلوی این گونه مناظر در کار بوده باشد. اینها را باید در واقع خاطره‌ای از مشاهدات شاعر در زمان خودش شمرد.

از همین مقوله است اشعاری که سروری در مجمع الفرس از امیر خسرو نقل می‌کند:

گراگانی سپهش بس که سوی شرق افتاد  
فرود گشت بهار و بلند شد غزنین

«بهار» ی که در این شعر آمده است، برخلاف نظر سروری، بی گمان «ناحیه ای از هندوستان» نیست؛ بلکه چه بسا همان مجموعه معابد بودایی است که باستانشناسان ایتالیایی در تپه سردار بدان رسیده اند. شاعر می خواهد بگوید بهار بوداییان نابود شد و شهر اسلامی غزنین بجای آن نشست. شاید هم بتوان این بهار را همان سوبهار (Subahār) یا بتخانه ای دانست که به گفته سروری «در حوالی غزنین بوده» و توجه داشت که سوبهار، به گفته ر. کوریل (R. Curiel)، ممکن است همان سوهاره (su-vihara = خوش بهار) در سانسکریت باشد.

اما بهار دیگری سراغ داریم که شاعران از آن به نام به عنوان بتکده یاد کرده اند. و آن شاه بهار منطقه کابل است که سروری در مجمع الفرس از آن به عنوان «بتکده ای در کابل» یاد می کند. در اشعار مسعود سعد نیز همین اشاره را می توان یافت. «سوهاره» یا شاه بهار هم البته محدود به همین یکی نبوده است.

جالبتر و دقیقتر از دیگر داده ها، گزارش های جغرافیدانان و مورخان دوران اسلامی است که در نوشته هایشان اطلاعات مفصلی در باب آثار و پرستشگاههای بوداییان در ایران می توان یافت. بر پایه این اطلاعات می توان گفت، مسلمانان نه تنها پرستشگاههای بوداییان را به چشم خود دیده بودند بلکه شاهد و ناظر اجرای مراسم دینی بوداییان در این معابد در بلخ و بامیان بوده اند.

در بین گزارش های جغرافیدانان و مورخان نخست باید به متنی اشاره کرد که ابن الفقیه (مورخ قرن دهم میلادی) و یاقوت در روایت گوناگون آن را نقل کرده اند. در این روایت ها وضع «نوبهار» بلخ، چگونگی ساختمان آن، نحوه اجرای مراسم بودایی، و ارتباط نوبهار با خاندان برمکی بازگفته شده است. گزارش یاقوت حکایت از این گونه مشاهدات در حین اجرای مراسم بوداییان دارد: بوداییان در مراسم دینی خویش تندیس های بودا را «اثیاب» و «دیباچ» می پوشانند و آنها را به «جواهر نفیسه» می آراستند. آنچه بعدها در ادبیات فارسی مکرر بازگو شده، یعنی تصویر «بت آراسته»، در واقع، بیان ادبی همین گونه مشاهدات است. اهدای پارچه های فاخر و زیورهای گرانبها به تندیس های بودایی، که امروز نیز آثارش را در کامبوج و تایلند می بینیم، آیینی مخصوص هندوچین نبوده است. پژوهش های کسانی چون پل موس (Paul Mus) و پریلوسکی (Przyluski) نشان می دهد که اهدای لباس های زربفت به آیین پرستش بودا مبتنی بر (Bouddha Maitrēya) برمی گردد که نقش باطنی آن آراستن چرامنه گوتاما (Çramana Gautama) به «شکوه همایونی» و درآوردنش به صورت «چکرورتین» (Çakravartin)

یا «هاله پادشاهی» است که اندیشه ای مطلوب ایرانیان بود. از این مقوله است برافراشتن عَلم بر بالای گنبد «ستوپه» (stūpa) که از رسوم کهن ایرانی است و هنوز هم در آسیای مرکزی و افغانستان متداول است.

گذشته از دو متنی که به آنها اشاره شد، به توضیحات مسعودی در مروج الذهب می‌رسیم که نوبهار را چهارمین معبد در بلخ خراسان می‌داند که منوچهرشاه آن را به اسم قمر بر پا کرده است. او نیز به ارتباط این معبد با خاندان برمکی اشاره دارد و از رسم علم برافراشتن در بالای گنبد یاد می‌کند و از قول مفسری می‌گوید که بر در نوبهار بلخ لوحه‌ای به فارسی وجود داشته که در آن آمده بود: «بوذاسف گفته است، برای ورود به دربار شهریاران سه چیز لازم است: هوشمندی، ثبات قدم، و ثروت.» و می‌افزاید که در زیر این متن به زبان عربی نوشته بوده‌اند: «بوذاسف دروغ گفته. آزاده ای که یکی از این سه چیز را دارا باشد اعتنائی به دربار شهریاران نمی‌کند.» و می‌دانیم که بوذاسف شکل فارسی بُودِیسَتَو (Bodhisattva) مشتق از پهلوی است.

مؤلف حدود العالم درباره بامیان می‌نویسد، شهری است در حدود خراسان که «دو بت سنگین» از بودا در آن برپاست و آنها را «سُرخ بت» و «خنک بت» می‌گویند. بر اساس گزارش‌های ابن ندیم در الفهرست، سمعانی، و اسدی طوسی در باب «خنک بت» و «سرخ بت» و مراسم بوداییان در بامیان می‌توان گفت که تصویرهای این دو بت برآمده از خیالپردازی شاعرانه نیست و در واقع بیانگر مشاهدات ایرانیان از تندیس‌های بودا است. بر اساس یافته‌های جدید باستانشناسی در چین و ترکستان و کتابهایی چون آثار الباقیه بیرونی، تاریخ سیستان (تألیف در قرن دهم میلادی) و تاریخ بخارای محمد ترشخی، یقین است که ایرانیان مسلمان از مرو تا بلخ، از بخارا تا بامیان و کابل، آثار تاریخی مربوط به آیین بودا را به چشم خود دیده و اشیاء و ساخته‌های هنر بودایی را در اختیار داشته‌اند و مناطقی که از آنها نام بردیم مناطقی هستند که، بنا بر نتایج پژوهش‌های باستانشناسی، آثار تاریخی مربوط به آیین بودا در آنها بر پا بوده است و برخی از این گونه آثار در بعضی از این مناطق، مانند ترمذ در ماوراء النهر، سمنگان در نزدیکی بلخ، یا بامیان در حوالی خراسان جنوبی، و کابل، هنوز هم وجود دارند.

همین مناطق در حقیقت به‌شکل گبری و گسترش ادبیات فارسی در دوران اسلامی‌اند. شعر فارسی در حظه‌ای شکل گرفته است که حدود آن از جنوب به شهرهای مرو، هرات، و بلخ، و از شمال به سمرقند و بخارا محدود می‌شود. تمامی شاعران نامداری که تا قرن دهم در ادبیات فارسی شهرت و اهمیتی داشته‌اند ساکنان منطقه‌ای

بوده اند که آیین و هنر بودایی در آن گسترش و رواج داشته است. تأثیر پذیری و وامگیری زبان فارسی از واژگان سغدی نشان می دهد که سرزمین کهن سغد، یعنی نیمه شرقی ماوراءالنهر، با بخارا و سمرقند در پیدایش این ادبیات نقش مهمی بازی کرده است. پژوهش های اخیر لازار (Lazard) حاکی از آن است که رباعی فارسی در واقع برگردان نوعی از شعر شفاهی و سینه به سینه است که هنوز هم در تاجیکستان، یعنی در سغدیان، رواج دارد.

نخستین مایه فکری بودایی که از آغاز پیدایش شعر فارسی دوران اسلامی در ادبیات فارسی جا گرفته تمثیل بُت است که تصویری است از زیبایی ناب در سیمای ماهگون بودا. هیچ دلیلی در دست نیست که تصور کنیم این تمثیل از روز اول به همان معنایی بوده که ما امروزه از بت (= idole) درمی یابیم. اهل فن یادآوری می کنند که در کتیبه های پهلوی تنها واژه ای که برای «بت» به معنای امروزی کلمه به کار می رود واژه 'wzdysy' است. به همین دلیل، واژه پهلوی بت (bût)، که بی گمان از واژگان سغدی گرفته شده، به معنای بودا است، و واژه فارسی «بت» که از همین جا مشتق شده نخست به همین معنا بوده است. هر چند برخی از شرقشناسان، مانند دارمستتر (Darmesteter) و گوتیو (Gauthiot)، در این مورد اشاراتی داشته اند، اما این مطلب بطور کلی از دید مورخان ادبیات فارسی تا کنون پنهان مانده است. بنابراین، تعبیرهایی چون بت ماهروی، بت فرخار، بت قندهار، بت آراسته را در واقع باید به معنای بودای ماهروی، بودای فرخار، بودای قندهار، و بودای آراسته دانست.

این تعبیر از بت را نخست در یکی از قدیمترین سرگذشت های عاشقانه منظوم فارسی به نام ورقه و گلشاه می بینیم. عیوقی، مؤلف اثر نامبرده، این اصطلاح را برای توصیف هر دو قهرمان اصلی این کتاب به کار می برد، یعنی که از جهت کاربرد اصطلاح بت فرقی میان زن و مرد نیست و در دو جا آشکارا می گوید که منظور وی از بت همان بودای قندهاریا «آن بت قندهار» است. در یک جا در وصف گلشاه می گوید، «بتی چون بهاری پراز خواسته»، که منظور از بهار همان است که پیش از این توضیح داده شد. در جای دیگری عاشق گلشاه را «مردی به زیبایی نوبهار» توصیف می کند. بعد از مرگ گلشاه، پادشاه سوریه برگور او زار می نالد و می گوید، «ای بت... ای لعبت... ای لعبت... ای همچو ماه سما... ای نوبهار». همه اینها حکایت از تصویر متعالی بودای آراسته به زیورها و گوهرها در مراسم تزئین و طلاکاری تندیس بودا در معابد بودایی دارد. همین برداشت در مورد کتاب ویس و رامین و تصویرهای این کتاب نیز صادق است

که در آن صورت مثالی شاعرانه بت نکته به نکته با نمونه های هنری پیکره های بودا در معابد بودایی شرق ایران برابر است. بت چین نیز در ادبیات فارسی حکایت از همین معنا دارد، چون:

بت من جانور آمد شمنش بی دل و جان  
منم او را ثمن و خانه من فرخار است

یا:

فرخار بزرگ و نیک جایی است  
گر معدن آن بت نوایی است

شواهد لغت فرس اسدی طوسی، برهان قاطع، مجمع الفرس، نزهة القلوب حمدالله مستوفی و آثار دولتشاه سمرقندی و مانند اینها، حکایت از آن دارد که فرخار، چه اسم عام باشد چه اسم خاص، مانند قندهار و مانند چین (که، برخلاف معمول، مقصود از آن کشور چین نیست بلکه ترکستان است)، همه بیانگر پایگاههای بودایی اند و مقصود از بت در این تعابیر در واقع بودای فرخار و قندهار و چین است. «بتخانه چین» را باید جایی دانست که «بودای قندهار» در آن قرار داشته است. همچنین تعبیرهای «بت»، «بت آراسته»، و «بهار»، در شعر شاعرانی چون منوچهری و فرخی سیستانی و عنصری و مانند آنان گواه همین مطلب است. همه این شاعران تا سال ۱۰۵۰ م. در آثار خود به توصیف و ستایش پرستشگاه بهارمی پردازند که همگی را به قندهار و چین یا در مواردی بلخ، نسبت می دهند.

دومین مایه فکری بودایی در ادب فارسی تعبیر «ماهروی» است که اغلب در شعر به عنوان صفت برای بت، یعنی به صورت «بت ماهروی» به کار می رود. این تعبیر چه بسا برگردانی از یک تعبیر سانسکریت باشد. کسانی چون ژان برتون - پاژ (John Burton-Page) و م.پ. موکرژی (M.P. Mukherjee) از پژوهشگران «مرکز فرانسوی مطالعات خاور دور» نیز این فرض را درست دانسته و تعابیری چون *candrānāḥ, vidhumukhī,* و نیز *śaśīmukhī, candrabhāla* به معنای جبین یا ماه پیشانی را که در مورد شیوا به کار می رود، در تأیید این نظر به عنوان مثال در سانسکریت عنوان کرده اند. مانند این تعابیر را در فرهنگ انگلیسی - سانسکریت سر مونیر و ویلیامز (Sir Monier Williams) نیز به آسانی می توان یافت. در سانسکریت *Candrakanta* یا ماهوش نوعی تشبیه است، همچنانکه *Candrabhāla* نام یکی از سوره های بودایی است، یا *candraprabhasvararāja* که نام و عنوان چندین بودا است. اما «بت ماهروی» بی که

شاعران ایرانی از آن سخن می گویند بیش از آنکه سوغات هند باشد بیانگر تصویر بودای ایرانی قرن هشتم میلادی در اجنه تپه است. به علت فقدان منابع مذهبی بوداییان در ایران ناگزیر به منابع مشابه در ادبیات کشمیر روی می توان آورد.

تأکید بر ماهرویی و هلال ماه در شعر فارسی بخوبی بیانگر نقش نمادین ماه در دو معبد بزرگ بوداییان در ایران، یعنی در بلخ و بامیان، است. چرا که، به گفته مسعودی، نو بهار بلخ به اسم قمر بر پا شده بود و خنگ بت بامیان امروزه نیز در زیر سایه تصویری از هلال ماه قرار دارد.

از این مقوله است تعبیری چون «سیم تن»، «باد بهار»، «بهار»، «بهشتی»، «راغ»، «سبز اندر سبزی»، «چون گل اندر بهار»، و مانند اینها، که شاعرانی چون عنصری و قطران تبریزی یا کتابهایی چون سندباد نامه، به آن اشاره کرده اند، همه را در ارتباط با آیین ها و مراسم بوداییان ایران تفسیر می توان کرد. برخی از تعبیر به کار رفته در شاهنامه فردوسی را باید از این نظر دوباره بررسیید و درباره منشأ ساسانی یعنی غربی کار فردوسی به احتمال زیاد تا حدودی تجدید نظر کرد. از همین مقوله است ستایش از زیبایی ترکان در ادبیات فارسی؛ بویژه اگر در نظر داشته باشیم که در مهمترین اثر حماسی ایران، یعنی شاهنامه، ترکان به عنوان دشمن اصلی (= تورانیان) در برابر ایرانیان قرار دارند و بنا بر این منشأ ستایش از زیبایی ترکان باید چیز دیگری باشد. یا تعبیر «چرخ گردون» که می تواند بازتابی از «چرخ قانون» بوداییان باشد. کشف خاستگاه بودایی تصویرهای بنیادی زیبایی در شعر فارسی زمینه ای است که ما را به پژوهش های تازه در جهات گوناگون بر می انگیزد.

پژوهشهای این زمینه علاوه بر زمینه زبان شناختی (فیلولوژی)، یعنی تحقیق درباره منشأ اصطلاحات و برگردان های ادبی و شاعرانه در ادبیات فارسی بر پایه مضامین فکری یا هنری آیین بودا، نخستین شکل شعر ترکی را — که همه مضامین خود را از شعر فارسی گرفته و درباره «بت سیمتن» و «بهار» داد سخن داده است — هم دربر خواهد گرفت. به موازات این بررسی ها، باید در شعر بودایی، حتی شعر غیرمذهبی چین در دوره تانگ (Tang) و سونگ (Song)، و در ژاپن، که بی گمان از تأثیر مایه های بودایی در ایران برکنار نمانده اند، تحقیق کرد. بررسی های مورد نظر جنبه های هنری هم خواهد داشت: مشاهده دقیق نقاشی های دیواری بوداییان ایران و آثار الهام گرفته از آنها در ترکستان زمینه ای است که می تواند مبنای تفسیر تازه ای از متون ادبی را فراهم سازد.

دامنهٔ این گونه بررسی ها را باید تا پژوهش در سنتهای قومی ایران و افغانستان گسترش داد، چرا که برخی از یادگارهای آیین بودا و رسم و عادات بوداییان ایران ممکن است در خلال این سنتها همچنان برجا مانده باشد. از این نظر بویژه باید در هزاره جات و کابلستان کاوش کرد.

یک وجه دیگر این پژوهش ها بررسی نام آبادی ها و محل هاست که ممکن است به نتایج تاریخی مهم بینجامد و راهنمایی برای کاوش های باستانشناسی باشد. به عنوان مثال در فرهنگ جغرافیایی ایران دست کم نام ده روستا را در خراسان کنونی، در ناحیه مشهد یا نیشابور، می توان دید که نوبهار نامیده می شوند. بعضی از آنها در ناحیهٔ نیشابور حتی به نام فرخار نامیده می شوند. در عوض به این نامها در مناطق غربی کشور کمتر برمی خوریم: یک محل در اراک و دوتای دیگر در کردستان به این نام سراغ داریم، اما اینها بی گمان نامگذاری هایی هستند که بعدها، پس از قرن دهم، صورت گرفته اند.

از بررسی نام آبادی ها و محل ها چنین برمی آید که آیین بودا از مروبسی فراتر رفته و در جهت غرب گسترش یافته است. شکی نیست که این پیشرفت ها تا حدود نیشابور، یعنی تمامی خراسان را در بر گرفته و تنها به نیمهٔ شرقی این ایالت محدود نبوده است.

• اصل مفصل مقالهٔ ا. س. ملیکیان - شیروانی، هنرشناس ایرانی تبار و پژوهشگر «مرکز ملی پژوهش های علمی» (CNRS) فرانسه، در این کتاب به چاپ رسیده است:

Assadullah Souren Melikian-Chirvani, "L'évocation littéraire du bouddhisme dans l'Iran musulman", in *Le Monde Iranien et l'Islam*, Tome II, Centre de Recherches d'Histoire et de Philologie de la IVe Section d'EPHE, Librairie Drouz, Genève, 1974.